

از «ارج انسان» یا از «معراج انسان» با خردش ، به مینو ارج = سیمرغ درون انسان

هنگامی «معراج» ، ویژه برگزیدگان شد ،
ارج انسان (بُنِ حقوق بشر) ، قربانی شد
چرا در فرهنگ ایران ، انسان یا «من» ، در اندیشیدن و منیدن ،
مرغ چهارپری میشود ، که به معراج میرود ، و به سیمرغ ، یا خدا ،
یا «بُن آفرینندگی جهان و زمان» می پیوند ؟
منیدن ، یا اندیشیدن درپژوهیدن ، معراج به مینو ، یا آسمانست
من (= مینویاتخم) در روئیدن و بالیدن ، مینو (= آسمان) میشود
«فروهر» که یکی از نیروهای انسانست ، به معنای «
فرازرویاننده و فرازبالاننده» است ، که «نیروی معراجی بُن
انسان یا -منه- به بُن کیهان و زمان» است

1- منی کردن ، دراصل ،

به معنای «اندیشیدن فرد انسان ، در جستجو کردن» است
اندیشیدن ، فرابالیدن وجود انسان و «فروهرشدن» است
انسان در اندیشیدن ، فرامیرود ، که «فر و رد ، یا فروهر» باشد
و فروهر یا سیمرغ یا «ارج» میشود
«وخش» که روئیدن باشد ، به معنای «روح و کلمه» نیز هست
«روح» ، اوج رویش از تخم تاریک در زمین (مینو) است

2- منی کردن جمشید در شاهنامه ،

به معنای ادعای خدائی کردن ، و منکر وجود خدا شدن است

چگونه معنای واژه « منی کردن » ، واژگونه ساخته شد ؟

چرا « منی کردن » که « اندیشیدن با خرد انسان بود »

متضاد با « شناخت یزدان » شد ؟

« منی کرد » آن شاه یزدان شناس

« یزدان به پیچید » و شد ناسپاس

شاهنامه درباره جمشید

چرا « منی کردن = اندیشیدن » ، « منی کردن برضد خدا » میشود ؟

« من » ، به معنای « وجود اندیشنده » هست

چرا در شاهنامه ، در داستان جمشید ، « منی کردن » ، به معنای واژگونه اش در فرهنگ ایران ، بکار برده شده است ؟ اغلب گزارندگان داستان جمشید ، بیخبر از این نکته ، برای دفاع از ارزشهای اخلاقی حاکم ، به زشت ساختن این کار فرعونى گونه جمشید می پردازند ، وغافل از آنند که « خرد انسان » را که فرهنگ ایران ، کلید همه بندها میداند ، میکوبند و زشت و طرد میسازند . با نفرین « منی کردن » ، نا آگاهانه ، « اندیشیدن انسان » را نفرین میکنند . « منی کردن » ، به معنای « اندیشیدن بر پایه جستجو کردن مستقل فرد است . سرچشمه آزادی ، اندیشیدن بر بنیاد جستجو کردن خود ، و زادن اندیشه ، ازین خود است ، نه ترجمه کردن اندیشه ها ، ویا دزدی کردن اندیشه ها ، و بنام خود قلمداد کردن آنست . با نفرین « منی کردن » ، این دعوی بیجا کرده میشود که اندیشیدن ، « کبر ونخوت بی اندازه » میآورد ، و به انکار خدا میانجامد . آنها هرگز از خود نمی پرسند که چرا در شاهنامه ، معنای « منی کردن » ، صد وهشتاد درجه ، تغییر سو داده است . چه کسی ، معنای « منی کردن » را وارونه کرده است ، فردوسی یا موبدان ؟

« منی کردن » ، در پهلوی و در اوستا و در سانسکریت ، به معنای « پژوهش کردن و اندیشیدن » است . نخستین انسان در سانسکریت « منو = مانو » نام دارد ، که به معنای « اندیشنده » است . بنا بر قانون مانو ، در سانسکریت ، برهما ، خدای هند ، خود را به دوبرخش نروماده تقسیم میکند ، و از آن ، دو « مانو = منو = من » یا جفت اندیشنده زن و مرد بوجود میآید . به سخنی دیگر ، انسان (هم زن و هم مرد) که گوهر وجودش ، اندیشیدنست ، از کثرت یابی وجود خود خدا ، پیدایش می یابد . **خرد انسانی** ، امتداد و گسترش **خرد خدائیت** . و در فرهنگ ایران ، همانند فرهنگ هند ، از « **مهر گیاه** » ، یا « **هماغوشی** - بهرام و سیمرخ » که همان « **مهرورزی** - بهرام و ارتا فرورد باهم » باشد ، جفت انسانی ، که جم و جما باشند ، پیدایش می یابند . انسان ، روئیده از « **بهمن = مانمن یا منه** » است ، که در « **بهروز و سیمرخ** ، یا اورنگ و گلچهره » نخستین شکل خود را پیدا میکند . انسان (زن و مرد باهم) ، از بهمن (هومان) ، که خرد بنیادی کیهانست ، و همسرشت با اوست ، پیدایش می یابد . انسان ، از تبار خدایانست ، و خرد انسانی ، همگوهر خرد خداست . خرد انسانی ، در تنش و کشمکش یا در تضاد با خرد خدائی نیست . انسان ، ظالم و جاهل نیست . انسان ، نیاز به واسطه برای وصال با خدا ندارد . در آفرینش ، خرد بنیادی خدائی ، در انسانها ، پخش میشود و میگسترده . انسان در اندیشیدن ، گوهر خدائی و آسمانی خود را درمی یابد .

پرسیده میشود که چرا در شاهنامه ، درست معنای واژگونه « منی کردن » در مورد جمشید ، که نخستین انسان (مانو = من) در فرهنگ سیمرغی بوده است ، بکار برده شده است ؟ چرا از منیدن مانو = جمشید ، نخوت و کبر ، و انکار خدا ، پدیدار میشود ، و چرا خرد و خواست انسان ، متضاد با خرد و خواست خدا میشود ؟ اهورامزدا ی موبدان زرتشتی ، با اهورامزدا ی هخامنشیان و خرمدینان ، تفاوت کلی داشته است . یک نام ، به دو تصویر متضاد از خدا ، داده میشده است . **اهوره مزدا که** (اوره = ابر ، مزدا = ماه روشن . ماه ، اصل روشنی و بینش ، یا خرد تابنده

بوده است) باشد ، **دراصل ، همان سیمرغست** ، که هم ابرسیاه بارنده (= آب) و هم ماه روشن (= تخم) است . ماه ، خوشه کل تخمهای زندگان بود، و با ابری که سرچشمه آست، وقتی آمیخته میشوند، اصل زاینده و روینده و روشنی جهان شمرده میشوند . از این روهرجانی ، که تخمی از خوشه ماه است ، سیمرغ (= منه) و بهمن (= منه + مانمن = مینوی مینو) را در درونش دارد . انسان ، تخمی از خوشه سیمرغ (= ماه) است ، که روزی ، خودش میروند و خوشه میشود . انسان ، چون « دانه » ای از خوشه خداست، خودش ، اصل « دانائی » است . پیدایش « دانه » ، « دانائی » است . پیدایش « ارپ » که جو است ، « عرف » یا عرفان است . انسان که خودش مینو و مانو بود ، خودش میروئید و به آسمان می بالید ، و مینو = آسمان میشد . در این راستا بود که انسان ، میاندیشید ، که خودش با اندیشیدن و خواستن ، میتواند، گیتی را بهشت و مینو کند . آسمان را بزمین آورد . از منیدن ، که اندیشیدن با خرد و خواستن خود باشد ، گیتی را مینو میکرد . ولی در الهیات زرتشتی ، انسان با خردش ، حق نداشت به معراج اندیشه = به مینویا به آسمان ، برود . چنانچه جمشید در شاهنامه ، به یاری دیوان تباهاکار ، به آسمان پرواز میکند . خرد پیروز جمشیدی ، همکار دیو تباهاکار میشود . از این پس ، پرواز هرانسانی به آسمان ، کار دیوی میشود . انسان ، توانائی پرواز به بینش متعالی را ندارد . انسان ، تخم خدا نیست که به « خوشه خدا » بیوندد . انسان با الهیات زرتشتی ، بی ارج میشود ، چون نمیتواند « عروج » کند . به معراج بینش رفتن ، و با آن بینش ، « درگیتی مینوساختن ، خویشکاری خداست ، نه انسان » خرد و خواست انسان ، امتداد و گسترش خرد و خواست اهورامزدا نیست ، بلکه ضد آنست . خرد و خواست انسان ، در اندیشیدن و خواستن ، برضد بینش و خواست اهورامزدا ، برمیخزد ، و از او ، سرپیچی میکند . این تصویر الهیات زرتشتی از خدا که در شاهنامه هم بازتابیده شده ، برضد تصویر اصیل فرهنگ ایران از خدا بود . خرد و خواست چنین انسانی ، دیوی هست . به آسمان

رفتن در بینش ، برابر با « نیروی ساختن بهشت یا مینو در گیتی » بود . مینو ، هم به معنای « آسمان » و هم به معنای « بهشت » است . خردی که به آسمان عروج میکند ، آسمان را بر روی زمین میآورد .

از آن پس ، انسان حق نداشت با خرد و خواستش ، در دنیای گذران و فانی (سکولار) مینو یا بهشت بسازد . این کار ، خویشکاری اهورامزدا ی موبدان ، در فراسوی گیتی گذرا هست . بدینسان ، منی کردن جمشیدی ، منی کردن یا « خود را خدا دانستن و سرپیچی از خدا کردن » هست . در داستان آدم و حوای ادیان سامی ، آدم و حوا ، از باغ عدن یا بهشت که الاله آنرا ساخته ، طرد و تبعید میشوند. در داستان جمشید ، انسان ، چون خرد و خواست بهشت ساز دارد ، چون خودش را اهوره مزدا میداند ، بوسیله ضحاک (که اصل زدارکامگی در شاهنامه است) به دونیمه اره میشود، چون اهوره مزدا ، نباید زدارکامه باشد .

جمشید میتواند با خرد و خواستش ، در همه جا ، بهشت (خرداد و مرداد) را بسازد . اینست که این خرد و خواستش ، باید از او حذف گردد . این خردش ، این «من» یا «نیروی اندیشنده اش» باید از او بریده و حذف گردد ، تا باز به اندیشه بهشت سازی درگیتی و سکولاریته نیفتد . خردش باید از جانش ارّه گردد . جان و خرد در فرهنگ ایران ، از هم جدا ناپذیر بودند .

بدینسان ، دوخرد و خواست متضاد باهم ، رویاروی هم پیدایش می یابند . طبعاً یک خرد و خواست باید قربانی کرده شود . انسان و خدا ، از هم بریده شده اند ، و تصویر روئیدن انسان از خدا (= مهرگیاه = بهروز و سیمرغ = اورنگ و گلچهره = مردم گیاه) ، بکلی طرد میشود . بینش ، در واقع ، تنش و کشمکش و رقابت و نبرد ، میان دوگونه بینش و دوگونه خرد و دوگونه خواست میگردد . یک بینش ، استوار بر « پیش دانشی » میشود که « هرویسپ آگاه ، از همه چیزها ، پیشاپیش آگاهست » ، و بینش دیگر ، « پس دانشی » است که همه چیزها را ، پس از جستجو و آزمایش ، میتواند بداند . اهورامزدا ی موبدان ، اصل « پیش دانشی

« ، و اهریمن ، اصل « پس دانشی » میگردد . بدینسان ، منیدن که « اندیشیدن برپایه جستجو کردن و آزمایش کردن بود » ، اهریمنی میگردد . « پس دانشی » که هردانشی و هرگونه پیشدانشی را ، پیآیند « جستجو و آزمایش » میداند ، خواه ناخواه ، وحی و کتاب مقدس را ، پیشدانشی میداند که هرانسانی ، حق دارد آنرا بیازماید ، و بینش را پیآیند اصل جستجو میداند . این اندیشه ، با مفهوم « پیشدانشی اهوره مزدا » سازگار نبود ، چون پیشدانشی اهوره مزدا ، براصل « روشنی ، همیشه از روشنی برمیخیزد » قرارداد ، ولی « بینش از جستجو » ، براصل « رویش و زایش بینش از تاریکی جستجو و آزمایش » قرار دارد . بدینسان ، جمشید که بُن انسان بود و گوهر هستیش ، منیدن بود ، اهریمنی میگردد . چون منیدن=منی کردن ، « اندیشیدن برپایه پژوهیدن » ، یا « زایش و پیدایش روشنی از تاریکی » است . اندیشیدن بر پایه جستجو و آزمایش خود ، سر پیچی از « همه دانی خدا ، بدون جستجو و آزمایش » میگردد . اهوره مزدای زرتشتی ، نجسته ، میداند . جستجو و طلب ، گوهر خدا نیست . در حالیکه در فرهنگ ایران ، جویندگی ، گوهر خداست . این خداست که در بُن هرانسانی ، اصل جویندگی میشود . ولی دانستن اهوره مزدا (ویهوه و پدراسمانی و الله) ، نیاز به جستجو و آزمودن « ندارد . بهشت زرتشتی را ، فقط بر پایه پیش دانشی خدا » میتوان ساخت ، نه برپایه « منیدن = رسیدن به بینش از راه جستجو و آزمایش » . این اندیشه ، بنیاد همه گونه حکومتها ، برپایه بینش یا شریعت یا حکمت الهی هست که علم به همه حقایق دارد ، و بی نیاز از جستجو است . بنا براین در اهورامزدا و اهریمن موبدان ، دو گونه خرد و خواست ، باهم روبرو شدند .

در فرهنگ سیمرغی ، اندیشیدن و « خرتیدن= خرد ورزیدن » و خواستن بر شالوده خرد زاینده و جوینده ، رفتن به معراج و پرواز کردن به آسمان ، و وصال با سیمرغ یا اهورامزدا بود ، و در الهیات زرتشتی ، چنین معراجی از خرد جستجوگر ، سرپیچی از

اهورامزدا و شیوه بینشش بود . اینست که منی کردن در این داستان ، برابر با « سرنگون ساختن اهورامزدا ، ونشستن انسان بجای اوست » :

یکایک به تخت مهی بنگرید بگیتی ، جز از خویشتن را ندید
 منی کرد آن شاه یزدان شناس یزدان به پیچید و شد ناسپاس
 چنین گفت با سالخورده مهان که جز خویشتن را ندانم جهان
 هنر در جهان از من آمد پدید چو من نامور ، تخت شاهی ندید
 جهانرا بخوبی من آراستم چنان گشت گیتی که من خواستم

خورو خواب و آرامتان از من است

همه پوشش و کامتان از من است

به دارو و درمان ، جهان گشت راست

که بیماری و مرگ ، کس را نکاست

شمار از من هوش و جان در تن است

بمن نگرود هر که ، اهریمن است

در فرهنگ زنخدائی ، دین ، ربطی به ایمان آوردن و گرویدن نداشت ، چون دین و بینش هرکسی از خود او زائیده میشود . ایمان و گرویدن ، با « برگزیدگی یک واسطه برای رسیدن به معراج یا بینش » پدید میآید . همچنین مفهوم اهریمن ، یک مفهوم زرتشتی است ، و در زنخدائی ، اهریمن ، همان بهرام است .

از اینگذشته ، جمشید در فرهنگ ، بُن همه انسانهاست و یک شخص ممتاز و جدا نیست که همه مجبور باشند به او بگروند . اینها همه مسخسازیهی الهیات زرتشتی است . چنین جمشیدیست که میگوید :

گرایدون که دانید من کردم این مرا خواند باید جهان آفرین
 در فرهنگ زنخدائی یا سیمرغی ، جمشید ، فرزند بهرام و سیمرغ ، یا بسخنی دیگر ، فرزند خدا بود ، و نیازی به این ادعا نداشت و نیازی به مجبور ساختن مردمان به گرویدن به خود نداشت ، چون همه مردمان ، جمشیدی بودند . در داستان جمشید در شاهنامه ، واژه « منیدن یا منی کردن » که اندیشیدن باشد ، بکلی واژگونه

ساخته شده است ، و اندیشیدن با خرد انسانی، اهریمنی ساخته شده است .

بدینسان در این داستان، واژه « من » که « اندیشیدن و خواستن برپایه جستجوکردن خود انسان » است ، و با آن « خرد انسان ، و خواستی که از خرد انسان برخیزد » ، نفرین ساخته میشود . انسان ، حق ندارد با خرد و خواستش به بهشت ساختن از گیتی ، و خوشزیستی و دیر زیستی (خرداد و مرداد) بیندیشد .

بدینسان « ارج انسان dignity= Wuerde » از انسان ، سلب میگردد . ارج انسان ، در توانائی او، به « رفتن به معراج بینش » است .

اینست که در داستان گذر جمشید (درگزیده های زاد اسپرم ، که موبدان ، جایش، زرتشت را نهاده اند) از رود وه دائیتی ، بهمن که خرد بنیادی جمشیدی باشد ، پیدایش می یابد و جمشید به انجمن خدایان برای همپرسی با خدایان میرود . از اینگذشته ، درکردی ، ارج (ئارج) که همان ارج باشد ، به معنای « خیزران » است ، که « نی » میباشد . بلندی نی یا نیزه ، ضرب المثل بوده است (نی چکاد) . ارج انسان ، در نیروی او در بنش نهفته است که میتواند به معراج برترین حقایق برود ، و خودش بیواسطه با خدا ، بیامیزد . معراج ، حرکت بُن انسان ، به بُن جان و زمانست . این همان اشتیاق نای بریده از نیستان به نیستان است ، تا ز سر ، در آمیزش با بُنش ، آفریننده شود .

من = برای نگهبانی همه جانها (خدا) میاندیشد

هریک از ما ، این واژه « مَن » را صدها بار در شبانه روز بکار می بریم ، ولی از معنای اصلی آن بیخبریم ، و معنای آن را جد نمیگیریم و بسیار خوارمیشماریم . چرا ؟ در هزوارشها ، رد پای معنای اصلی آنرا که امروزه به کلی فراموش شده ، می یابیم . از سوئی می یابیم که در هزوارش « مانا = manaa » در پهلوی به معنای « شاهی کان shaahikaan » است که امروزه

بشکل « شایگان » سبک شده است . شاه ، نام ویژه سیمرغ بوده است و شاهیکان ، به معنای « زهدانیست که سیمرغ در آنست » . « من » ، زهدان یا تتی هست که سیمرغ در آن پرورده میشود . از سوئی میدانیم که « گوهر » ، به معنای شاهین یا مرغ چهارپراست (مراجعه شود به یونکر) . از سوی دیگر ، در یوستی دیده میشود که « ماننا mannah » که در سانسکریت maanas و در هزوارش مینشن minashn هست ، همچنین برابر با بهمن bahman یا وهمن vahman گذارده میشود . پس دیده میشود که « من » مانمن Maanman یا مینوی مینو هست که همان و هومن است که تخم همه تخمها ، اصل همه جانها و انسانهاست . و این مانمن یا مان درست همان « جام » است که در « جام جم » در ادبیات ما زنده مانده است . جام جم ، چیزی جز « خرد بنیادی و کیهانی بهمنی » نیست که در بُن هر انسانی هست و با آن میتواند جهان را ببیند . این خرد ، اصل ضدخشم و قهر و زدار کامگیست . برای « بهمن » که اینهمانی با روز دوم دارد ، باربد ، آهنگ یا داستانی بنام « آئین جمشید » ساخته است . به عبارت دیگر ، شیوه **بینش جمشید ، همان « منه = بهمن » بوده است** . آئین جمشید یا نخستین انسان در فرهنگ زرخدائی (جمشید) ، همان « منو » در سانسکریت است . جمشید ، یا بُن همه انسانها ، وجود اندیشنده بوده است . البته « maanas » در سانسکریت دارای طیفی از معانیست 1- خرد 2- وجدان 3- حس 4- خواست . در بُن انسان ، بهمن یا منه یا مینوی مینو یا جام جم هست که زهدان تخم سیمرغ یا هماست ، که در اندیشیدن (اندی + شیتن = گسترش تخم) ، فرامی بالذ و به معراج میرود . « فروهر » که همان « فر + ورد » باشد به معنای « فرا بالیدن و نیروی متعالی وجودی » است . انسان ، تخمیست که در زهدان تن ، تبدیل به مرغ چهارپری میشود که به سیمرغ یا خوشه اصلی جانان می پیوندد ، و این در خرد ورزیدن (خرتیدن) یا اندیشیدن ، صورت می پذیرد . اندیشیدن ، پرواز گوهر انسان به آسمان (آس + مان = مینوی مینو) و پیوند یافتن مجدد با اصل است . از این سراندیشه ، که

وجود « نیروی تعالی بخش یا فروهر در انسان » باشد ، ارزش انسان مشخص میگردد . انسان ، ارجمند است ، چون دراو گوهر بالنده و پروازکننده و متعالی بسوی خرد کیهان آفرین یا بهمن هست . « فروهر » که همان « سیمرغ در آشیانه تن » هست ، « ارج » هم نامیده میشده است . انسان ، دارای ارج است ، چون گوهر او ، تخم سیمرغ یا هُماست . « ارج » یا فروهر ، نیروی فرازبالاننده در گوهر انسانست . ارج ، همان گوهر است که مرغ چهارپرمیباشد . در انسان ، تخم خدا هست ، و اندیشیدن و خردورزیدن ، همین « پرواز بسوی اصل آفریننده و سامانده کیهانی » و « وصل با آن » ، و « بازگشت از آن » است .

انسان ، ارجمند است . انسان ، دارنده « ارج » است . « ارج » ، نام پرنده « قو » است ، که در فرهنگ ایران ، یکی از پیکریابی های « سیمرغ » بوده است . طاوس هم ، پیکریابی دیگر سیمرغ است . همچنین « تدر و » هم ، پیکریابی سیمرغست . اینست که یزیدیان در کردستان ، خدا را ، « ملک طاوس » مینامند ، و کردها ، خدا را ، « هوما » یا هما مینامند که همان سیمرغ باشد . نام قو یا غازوحشی ، در کردی « سی » هست . بنا بر این واژه « سیمرغ » ، از یکسو ، میتواند به روایت عطار ، معنای « سی تا مرغ » را داشته باشد که بیان خدای زمان بودن و « هماهنگی کل خدایان ایران » است ، و از سوی دیگر ، میتواند ، به معنای « سه مرغ » باشد ، که بیان « سه تا یکتائی بُن زمان و جهان » است ، و بالاخره میتواند به معنای « مرغ قو یا ارج » باشد ، که نماد صعود و عروج بر آسمان و کوچیدن است . اساسا واژه « عروج » و « عَرَج » ، معرب همین واژه « ارج » است . در عربی گفته میشود : « عرج السلم » ، از نردبان بالا رفت . البته خود واژه « سلم » که به معنای نردبانست ، همان واژه « سی ریمه sairima » در اوستا است ، که به معنای « سنا = سه نی » است . سیمرغ ، که « سلم » باشد ، بخودی خود ، نردبان بالا رفتن به آسمان ، به مینوی مینو یا بُن زمان و جهانست . نردبان را ازنی و خیزران و بامبو میساخته اند .

«عروج» در عربی ، دارای معانی ، بلندگردیدن و برآمدن ، به بالا بردن ، به آسمان بردن ، بالارفتن ، و مقابل با واژه های نزول و هبوط، و صعود و ترقی « است . انسان ، ارجمند است ، چون گوهر او، سیمرغ یا فروهر است، که همان مرغ چهارپرمولوی باشد، و در اندیشیدن و بینش و شادی و سماع ، به بُن آسمانیش ، به معراج میرود . در « مدارج النبوة » میآید که : « از اخص خصایص و اشرف فضایل و کمالات و ابهر معجزات و کرامات ، تشریف و تخصیص الهی جل و علا، مرآن حضرت – محمد – را به فضیلت اسراء و معراج است که هیچکس از انبیاء ... را به آن مشرف و مکرم نگردانیده و به جائی که او را رسانید و آنچه او را نمود ، هیچکس را نرسانید » . آنچه را مدارج النبوة ، تنها ویژه رسول الله ، محمد میداند ، فرهنگ ایران ، ویژه **هرانسائی** میدانست ، و « معراج بینش و اندیشه » که بیان « آمیزش انسان با بُنِ خدائی » بود ، بیان « ارج انسان » بود . نفی ویژگی رفتن به معراج از هرانسائی ، نفی « ارج انسان dignity of human being » بطور کلی بود . نفی و انکار چنین نیروئی در انسان ، بیان سلب « ارج انسان از انسان » بود ، و این کار با میترائیسم و الهیات زرتشتی در ایران ، شروع شد و به یهودیت و مسیحیت و اسلام به ارث رسید . داستان جمشید و کاوس، و پروازشان به آسمان ، بیان همین گرفتن حق معراج از انسان ، و سلب « ارج از انسان » است .

«هما» در شاهنامه دختر « بهمن » شمرده میشود . سیمرغ ، نخستین پیدایش از بهمن (= هومان = هخه من) بوده است . انسان ، گرانبها و شایسته و ارزشمند است ، چون در بُنِ هستی اش، « ارج » یا « سیمرغ » یا « هما » هست . به همین علت نام این خدا در فارس « **ارجنه** ، یا همان **ارژنگ** » بوده است . واژه ارزو ارزه و ارج و ارغ و ارگ و ارخه و هرک و هخه ، همه یک واژه اند ، ولو آنکه امروزه ، مفاهیم گوناگونی شده اند، که در واقع برآیندها و رویه های همان تصویر سیمرغند . واژه ارزانی arzani « درست به معنای dignus است که همان dignity of

(human being) در انگلیسی است. «ارزانی»، در اصل به معنای لایق و سزاوار و مستحق و قابل احترام و شایسته است، چنانکه فردوسی گوید:

گر آیدون که هستم ز ارزانیان مرا نام کن تاج و تخت کیان
یا در شعر: در ازل هر کس به فیض دولت، ارزانی بود
تا ابد جام مرادش، همدم جانی بود

این واژه «ارج = ارک = ارگ = ارز = حرک» ، به بهمن و سیمرغ (ارتا فرورد) هر دو اطلاق میشده است، چون هردو، بُن کیهان و زمان و جان و انسان هستند. مثلاً «حَرَک»، به «بادروج» اطلاق میشود (ذخیره خوارزمشاهی) که گل بستان افروز باشد، که گل ارتا فرورد یا سیمرغست، و با آن، اینهمانی دارد. نام همین گل در صیدنه ابوریحان، فرّخ است که نام خدای ایران، و معشوقه حافظ در غزلش در نیایش «فرّخ» هست. وارشمن و ارکمن (مینوی ارشه یا ارکه)، از نامهای بهمن هستند. ارتا فرورد، یا سیمرغ (حرک = ارک)، نخستین پیدایش بهمن است که اینهمانی با بهمن (هومان) دارد. این اندیشه در شاهنامه تبدیل به تصویر هما میشود که دختر بهمن است. **بِهمن و هما**، بُن **هرانسائی هستند** در نائینی، دیده میشود که «ارک»، به محور و قطب چرخ ریسندگی که پره های چرخ روی آن قرار دارند، گفته میشود. به سخنی دیگر، **بُن انسان، قطب و محور است که همه چیز، گرد آن میچرخد**. و این واژه در کردی به شکل «هه رک» درآمده است، که ریشه واژه «حرک»، حرکه = حرکت «در عربیست. در بُن انسان، بهمن و سیمرغ، اصل جنبش و حرکت، قرار دارد. «بُن انسان» است که «اصل جنباننده و راه اندازنده و مبتکر هر حرکتی» است. البته قو، که همان «ارج» یا سیمرغ باشد، در سانسکریت به آن هِنسه hansa گفته میشود. و معانی آن در سانسکریت، گواه بر عظمت و شرافت «بُن انسان» در فرهنگ ایرانست، چون آنچه در ایران، سرکوبی شده است، در سانسکریت نگاه داشته شده است. این واژه، دارای معانی 1- روح اعظم + روح انسان + آفتاب + ذهن

یا دماغ + عارف + دل + ارابه است . همچنین هنسه ، به مرغ افسانه ای گفته میشود که افشرده سوما یا شیر را ، از آب جدا میکند . جدا کردن آبگونه ها، چون اصل آمیزش باهمند ، از همدیگر، بیان اوج نیروی « شناخت» است . کسیکه میتواند، شیر دوگاو را که باهم آمیخته اند ، ازهم جدا کند ، اوج توان را در رسیدن به بینش دارد . البته ، ارابه ، نشان حرکت آفرینندگی در هماهنگی است . در فارسی ، به این پرنده « قو » گفته میشود که در اصل « غو» باشد ، و به معنای « فریاد شادی » است . چنانچه واژه « غوغا » بر آن گواهیست . همچنین در گیلکی به این مرغ ، « کالاکن یا کالاکن » گفته میشود . کلاکن ، باید به معنای « کله + کن » = **خنده بزرگ** باشد ، چون این مرغ ، هنگام پرواز و کوچ یا حرکت (ارک = حرک) از جایی به جایی ، آواز شادی بر میآورد و غوغا میکند . این همان ندای قو hansa Naado در سانسکریت است که « ندای مقدس » باشد. سیمرغ که در بُن هراسانی آشیانه دارد، در هنگام اندیشیدن ، عروج میکند، یا به معراج (که باز از همین ریشه – ارچ - برآمده است) میرود و در این معراج ، شادی میکند و با بانگ بلند، آواز میخواند . این مرغ ، جزو مهمانان زمستانی سواحل شمال ایرانست . و نامش به لاتین cygnus است که رد پای سیمرغ = سین را حفظ کرده است . « تواءمان بودن حرکت و شادی » ، بیان همان فلسفه بهمنی است که « بینش شاد» و « خرد خندان » خوانده میشود . بُن آفریننده جهان ، حرکت شاد، اندیشه شاد ، « وشتن» ، رقص (هر چیزی رقصان، تکوین می یابد) است . **مولوی** ، جان انسان را همین مرغابی میداند که او را از آتش (تخم = مینو) به آب (ابر آسمان = سیمرغ) **نردبانی** میکند .

عجب مرغابی آمد جان عاشق
 که آرد آب ز آتش ارمغانی
 ز آتش یافت ، تشنه ، ذوق آتش
 کند آتش به آتش ، نردبانی

بهمن (هومان) و هما که باهم ، بُن آفریننده کیهان و محور و قطب (قطب = بهی) زمان و جانند ، بُن هرانسانی هستند . این را فرهنگ ایران ، « ارج » میخواند . **انسان ، ارجمند است یا به عبارت دیگر ، بُن آفریننده جهان هستی و جان ، درمیان او هست .** انسان میارزد ، چون دارای ارج است . قدرتی و خدائی این شرافت و عظمت را به او به کرامت نمیدهد که هر وقت خواست بتواند از او پس بگیرد ، بلکه این « ارج » ، بُن وجود هرانسانی هست . کاربرد واژه « کرامت انسان ، بجای ارج انسان » که از آیه قرآنی گرفته شده است ، اصالت را از انسان میگیرد . « لقد کرما الانسان » در قرآن ، به پدیده « خلیفه بودن انسان » میکشد ، که بر ضد اصالت انسانست .

سرچشمه آفرینندگی و بینش و حرکت و عشق و ساماندهی ، در بُن هرانسانی است . **خلیفه بودن ، بیان طرد ابتکار و نوآوری است .** خلیفه بودن ، به معنای « از دیگری بودن = در پس دیگری بودن » است ، نه « از خود بودن » ، و نه « از خود ، مبتکر بودن » . با اصطلاح « ارج انسان » ، آشکارا گواهی داده میشود که : انسان « از خودش ، از بُن خودش » ، هست . او از خدائی ، به این کار و آن عمل ، گماشته و مأمور نمیشود . خدائی ، برای او « تکلیف معین نمیکند . او ، سرچشمه حقوق و قوانین است . خدائی ، به او امر و نهی نمیکند ، چون اصل خرد ضد قهر و خشونت و بیم آوری ، که بهمن است در بُن خود او هست . او ، اصل اندیشیدنیست ، که بر پایه آن ، « میخواید » و « برمیگزیند » ، و « همپرسی با دیگران میکند » ، و میتواند بهشت را درگیتی ، مانند جمشید که بُن اوست ، بسازد و « سامان بدهد » . از این رو هرانسانی ، خود را « من » میخواند ، و خویشکاریش ، « منی کردن » است .

واژگونه ساختن معنای این اصطلاح در تاریخ ایران از سوی موبدان زرتشتی ، بهترین گواه بر سرنگون ساختن فرهنگ ایران بوسیله موبدان زرتشتی میباشد . خوار کردن و بی ارزش یا کم ارزش ساختن « من » ، یکر است به « نفی من ، نفی خواست من ، و نفی خرد من ، و اصالت انسان در بینش ، و حق او به سامان دادن

اجتماع» میکشد. این معنای واژگونه «منی کردن»، میراث شوم این آخوندهای زرتشتی است، که در ادبیات ما و ادبیات عرفانی و مذهبی ما باقیمانده است. همین اندیشه است که فروبلعیدن مغز جوانان (خردهای نواندیش و جستجوگر) بوسیله ضحاک میکشد.

در داستان جمشید، که نخستین انسان در فرهنگ سیمرغی ایران بوده است و بُن یا فطرت هرانسانی را معین میسازد، معنای متعالی و ارجمند «منی کردن» واژگونه ساخته شده است. در این داستان، منی کردن انسان، به «انکار خدا» و «دعوی خدائی انسان» میکشد. اندیشیدن خرد انسان به گیتی، برای نظام دادن به آن، طبق خواست تراویده از خردش، شوم و ضد دینی میشود، چون میکوشد که به یاری دیوان تباهاکار، به آسمان بینش یزدانی عروج کند، و زندگی را تبدیل به جشن درگیتی کند. پرواز به آسمان (مینو)، اینهمانی با آفریدن بهشت (مینو) در گیتی داشته است. در همین واژگونه سازی معنای «منی کردن»، تاریخ واژگونه ساختن «فرهنگ اصیل ایران» بجای مانده است. چنانچه در بالا آمد، بطور کوتاه میتوان گفت که منی کردن یا «منیدن» در پهلوی و اوستا، به معنای «اندیشیدن برپایه پژوهش کردن و جستجو کردن» است. آزادی، هنگامی هست که انسان بتواند، خود بجوید و برپایه جستجوی خود بیندیشد و زندگی کند و اجتماع را سامان دهد. بدون آزادی جستجوی فردی، در اجتماع، آزادی افکار و ادیان و عقاید و احزاب وجود ندارد. هنوز در کردی «منی کردن» به معنای کاوش کردن و پژوهش کردن است. البته «منی کردن» به معنای «اندیشیدن از بُن وجود نیز هست». خود «اندیشیدن»، که در پهلوی «اندیشیتن» است، به معنای گستردن و پهن کردن «اند» است و «اند» که پیشوند نام دیگر بهمن، «اندیمان» یا «هندیمن» است، معربش همان «حنطه» عربیست، و به معنای «گندم و تخم» است. **اندیشیتن، گستردن، تخم نهفته یا بُن درون انسان است که مینوی مینوی انسان (= بهمن) است. پس اندیشیدن،**

پیدایش بُن بهمنی و همائی از انسانست . اندیشیدن ، مستقیم و بلاواسطه ، با بُن انسان و با بُن هستی و زمان کار دارد . خرد ، نیاز به واسطه (رسول و کتابهای مقدس و ایدئولوژی حقیقی) ندارد . خرد ، از بُن جهان هستی و زمان ، آستن است و میتواند آنرا بزاید و آشکار سازد . ایمان به هر واسطه ای ، قربانی کردن بُن یا فطرت و طبیعت انسان و گرفتن اصالت از انسانست .

نفی « من » ، تنها « نفی خود » نبود بلکه « نفی خواست و معنا و خرد خود » هم بود

واژه « من » ، نشان میدهد که فرهنگ ایران ، « خودی خود » ، یا گوهر هستی انسان را ، با « خرد و خواست برخاسته از خرد و مهر » ، اینهمائی میداد . جان و خرد ، در فرهنگ ایران از هم جدا ناپذیرند . در « من » ، جان و خرد با هم آمیخته اند . در سغدی میتوان دید که به تصمیم و عقیده و نظر و مقصد ، « فرمان خرد + فرموده خرد » میگفته اند (maan - + maan-parmaate - parmaan). « مان » ، در سغدی ، به معنای فکر و دل و خاطر است . مان و من ، در سغدی و فارسی و سانسکریت ، همان mind+meaning انگلیسی هستند . واژه « معنی » عربی نیز ، معرب همین « منی و مانا » میباشد . انسانی که خود میجوید و میاندیشد ، یا می مند ، « معنا » دارد ، معنا پیدا میکند ، معنویست . زندگی انسان در « منیدن » ، « معنا » می یابد . انسان از ایمان آوردن به آموزه و رهبری فراسوی خود ، معنوی نمیشود ، بلکه از « منیدن خود » ، **از بُن جان خود اندیشیدن** (= از پیوند جان و خرد با هم) ، معنا پیدامیکند و معنوی میشود . از همان اصطلاح « مان- پرمان » سغدی که به معنای « تصمیم » است ، میتوان دید که خواست و تصمیم انسان ، برخاسته از خرد (= مان) است . **« فرمان » ، معنای امر و حکم را ندارد ، بلکه بیان « خواستتست که از بُن خرد در انسان ، می تراود » .**

تصمیم گرفتن و خواستن ، از خرد ، سرچشمه میگرفت و چنین خواستی ، فرمان نامیده میشد . در آغاز شاهنامه ، این سروش است که تصمیم یا فرمان را ، از بن انسان ، یا بهمن یا « منه » میآورد و درگوش (کیومرث) پنهانی ، زمزمه میکند .

فرمان ، خواست خرد بنیادی انسان (بهمن = منه) است . اینست که با خوارکردن و زشت ساختن و بی ارزش ساختن « من » ، در همان اصطلاح « منی کردن = نخوت و کبر و خودخواه شدن » ، خرد انسان و تصمیمات خردمندانه اش ، بکلی بی ارزش و زشت و خوارساخته میشود . روزگاری واژه « من » ، ارج به انسان می بخشید ، و انسان را به خرد مند بودن در هر کاری و هر خواستی ، دلبسته میساخت . ولی امروزه هر انسانی در کاربرد واژه « من » ، میترسد که به خودخواهی و کبر و نخوت ، متهم ساخته شود . او باید همیشه « خود » را زیر « مائی ، یا بی منی » ، یا « از خود گذشتگی » یا « خواست طبقه و ملت و امت » پنهان کند . « خود و من » ، بیخرد است . خود ، بسود جامعه و دیگران نمیاندیشد . خرد انسان ، فقط در خدمت خود پرستی است . این تصویر فرهنگ ایران ، از « من » نیست ، که گوهرش ، آنست که به پاسداری جان یا زندگی بطور عمومی بدون کاربرد قهر و خدعه ، بیاندیشد .